

اسی این کار را کرد

از آنتیه دم



او ایدا است. ایدا یک خرس پارچه ای دارد که اسی صدایش می کند.

ایدا صبح ها یک برش نان را با مربای تمشک می خورد و یک لیوان کاکائو می نوشد.



لیوان کاکائو می افتند.

مادرش عصبانی میشود و میگوید: "چه کار بدی کردی ایدا، نمیتوانی مواظب باشی؟"

ایدا میگوید: "اسی این کار را کرد! اسی چیزی نمیگوید، او نمیتواند حرف بزند، چون او یک خرس پارچه ای است."

با وجود این اسی اجازه ندارد که دیگر کنار میز صبحانه بنشیند.

مادر با ایدا برای قدم زدن به بیرون می رود. مادر می گوید: "می توانیم کمی شاه بلوط جمع کنیم."

بیرون هوا خیلی سرد است.

اما ایدا دوست ندارد کلاهش را روی سرش بگذارد، چون موهایش را دو تا گیس بافته است.

مادر کلاه ایدا را از چاله ی آب در می آورد.

ایدا میگوید: "اسی این کار را کرد."

پس اسی باید این کلاه را روی سرش بگذارد.



مادر برای غذای ظهر سوسیس میخرد.



ایدا خرید کردن را دوست دارد.
او هم کمی خرید میکند.

اما مادر نمی خواهد که او
پاستیل، بستنی، شکلات و بدتر از همه موش قندی بخرد.

ایدا با صدای بلند میگوید: "اسی این کار را کرد."
از اینکه ایدا با صدای خیلی بلند حرف می زند، فروشنده دو تا
آب نبات به او هدیه می دهد.

اسی هدیه ای نمی گیرد!

سپس ایدا مجبور است که بعد از ظهر بخوابد، با این
که اصلا خوابش نمی برد.



او دلش می خواهد که یک کار دیگری بکند.

مادرش دوست ندارد که او همه جا را نقاشی بکشد، مخصوصا
روی فرش را.

ایدا می گوید "اسی این کار را کرد!" و یک دفتر نقاشی با
صفحه های سفید از مادرش گرفت.

ایدا میگوید، "حالا اسی میتواند توی آن نقاشی بکشد."



بعد از ظهر ایدا با بن بازی میکند. او با تکه های
چوب یک برج بلند درست می کند.

اما ایدا دوست دارد با عروسکها بازی کند. وقتی که تیم گریه
می کند ایدا میگوید: "اسی این کار را کرد."

اسی از اتاق نشیمن به اتاق بچه ها برده می شود و اجازه
ندارد که با آنها بازی کند.



مادر به اتاق بچه ها میرود و میگوید: "گمان می کنم
که اسی باید کمی بخوابد، تا اینقدر کارهای بیخود نکند.

ایدا سرش را تکان می دهد و اسی را روی تخت می گذارد.

بالاخره همه چی آرام است و هیچ اتفاقی نمی افتد .

| | |
|---|---|
|  | <p>شب ایدا دندانش را مسواک می زند و دستهایش را می شوید.</p> <p>اسی کاملاً سفید شده است!</p> <p>پدر میگوید: "اوه کرم خوب مادر را، وقتی مادر آن را ببیند عصبانی میشود..."</p> <p>ایدا میگوید: "اسی این کار را کرد!" و سر اسی داد می کشد.</p> <p>پس اسی حالا باید حمام کند.</p> |
|  | <p>حالا اسی خیس است و باید توی یک حوله پیچیده شود ، چون او با ایدا روی یک تخت میخوابد.</p> <p>خوشبختانه سرش بیرون است و میتواند همه جا را ببیند.</p> |
|  | <p>وقتی که پدر ایدا را روی تخت می گذارد، باید برایش آهنگ خواب بخواند، تا او بخوابد.</p> <p>کمی بلندتر لطفا!</p> <p>سپس پدر یک بوسه میگیرد، پدر می گوید: "متشکرم اسی."</p> <p>اسی این کار را نکرد!، ایدا با عصبانیت میگوید.</p> <p>"من این کار را کردم!"</p> <p>پدر خوشحال می شود.</p> |
|  | <p>و پس اسی هم یک بوسی از ایدا میگیرد.</p> <p>"شب بخیر اسی."</p> <p>تو فردا دوباره خشک خواهی شد ، اما زیاد شیطنت نکن، باشه؟"</p> <p>حالا اسی خیلی خوشحال است.</p> |
|  | <p>پایان</p> |